

آزادی و اختیار از دیدگاه کانت

رضا برنجکار^۱

چکیده

آزادی اراده و اختیار، پیش‌فرض بسیاری از مکاتب اخلاقی، از جمله مکتب اخلاقی کانت است. کانت آزادی اراده را از دیدگاه نظری و عملی مورد بحث قرار می‌دهد. و معتقد است مطابق مبانی فلسفه سنتی، آزادی اراده مسئله‌ای جدلی‌الطرفین است که می‌توان بر وجود و نفی آن برهان فلسفی اقامه کرد. بنابراین، در فلسفه رایج، آزادی اراده به تناقض می‌انجامد. کانت، بر اساس مبانی فلسفی خویش، راهی برای رفع این تناقض نشان می‌دهد، اما اثبات آزادی اراده را از راه عقل نظری ناممکن می‌داند. وی در مباحث عقل عملی به اثبات اختیار می‌پردازد. به اعتقاد او، غایت اخلاق، اراده خوب است و اراده خوب، فرع بر وجود آزادی اراده است. بنابراین، آزادی اراده پیش‌فرض وجود اخلاق است، و چون اخلاق امری بدیهی و مورد پذیرش است، پس آزادی نیز باید پذیرفته شود.

کلیدواژه‌ها: کانت، آزادی، اختیار، اراده، عقل نظری، عقل عملی.

مقدمه

چگونگی صدور اراده و اینکه آیا آدمی در افعال خویش دارای قدرت اراده و انتخاب آزادانه است یا اینکه اراده او به صورت جبری و در اثر علل و عوامل خارجی صادر می‌شود، از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین پرسش‌های فکری و اعتقادی است. این مسئله که در فرهنگ اسلامی به مسئله «جبر و اختیار» معروف است، از کهن‌ترین مسایل نظری بوده و در عرصه‌های مختلف علوم و فرهنگ بشری، همچون فلسفه، کلام، اصول فقه، حقوق، اخلاق، روان‌شناسی و فیزیک به گونه‌های مختلف طرح شده است. جبر و اختیار از نخستین موضوعات مطرح‌شده در حوزه فرهنگ اسلامی و به خصوص علم کلام است و موجب تأسیس برخی حوزه‌های کلامی شده است. از آنجا که معقولیت بسیاری از اصول و عقاید دینی در گرو داشتن تصویر درستی از این موضوع است، هر مکتب کلامی نظریه خاصی در این باره ارائه کرده است. در میان فیلسوفان غرب نیز این موضوع همواره محل بحث و گفت‌وگو بوده است. دکارت، که از او به عنوان بنیان‌گذار فلسفه جدید غرب یاد می‌شود، ماهیت انسان را فکر و اندیشه می‌داند و معتقد است «ما دو جور اندیشه داریم: ادراک فاهمه و فعل اراده». (دکارت، ۱۳۷۱، ص ۶۰) بدین ترتیب از دیدگاه دکارت نفس آدمی دارای دو بعد اساسی فهم و اراده است و دیگر جنبه‌ها به این دو بعد باز می‌گردند. ایمانوئل کانت نیز، که از بزرگ‌ترین فیلسوفان عصر جدید غرب است، اراده را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. اهمیت اصلی اراده برای او بدان جهت است که از دیدگاه او آزادی اراده پیش‌فرض تکلیف و مسئولیت اخلاقی است. اخلاق و حکمت عملی نزد کانت اهمیت ویژه‌ای دارد و تنها در این حوزه است که او خدا و جهان و نفس و جاودانگی نفس را اثبات می‌کند. از سوی دیگر، به اعتقاد او وجود اخلاق و حکمت عملی به اثبات آزادی اراده وابسته است. کانت مسئله اراده را در حوزه مباحث عقل نظری نیز مطرح کرده است، هرچند معتقد است فلسفه رایج قادر به حل آن نیست و تنها با پذیرش اصول فلسفه نقّادی او می‌توان به حل این مسئله مبادرت ورزید. در اینجا ابتدا آن دسته از اصول فلسفه کانت که در فهم نظریه او در باب آزادی و اختیار انسان دخیل است، طرح می‌شود و پس از آن، اختیار از منظر عقل نظری بررسی خواهد شد و در نهایت به اختیار از منظر عقل عملی می‌پردازیم.

۱. جایگاه مفهوم اختیار در فلسفه کانت

به اعتقاد کانت، آدمی برای درک عالم خارج راهی جز معرفت حسی ندارد. از سوی دیگر، در معرفت حسی مفاهیمی وجود دارد که از حس اخذ نشده، بلکه به نحو پیشینی و قبل از تجربه حسی در ذهن آدمی وجود دارد. آنچه ذهن به صورت تأثرات حسی از خارج دریافت می‌کند به منزله ماده شناسایی است و آنچه ذهن از نزد خود بر این ماده می‌پوشاند به منزله صورت شناسایی است؛ و معرفت، حاصل ترکیب ماده و صورت شناسایی است. کانت دو مفهوم زمان و مکان را مفاهیم پیشینی حساسیت می‌داند و دوازده مفهوم پیشین دیگر را، که مقولات می‌نامد، به عنوان مفاهیم پیشینی فاهمه یا قوه حکم برمی‌شمرد. این مقولات بر کثرات حسی اطلاق می‌شوند و حاصل این اطلاق، احکام تجربی و عینی است. اما کانت غیر از این مفاهیم، به دسته دیگری از مفاهیم پیشینی معتقد است که برخلاف مقولات، بر داده‌های حسی قابل اطلاق نیست و از این‌رو در تجربه مصداق نمی‌یابد و در نتیجه نمی‌توان آن را به نحو عینی و تجربی ادراک و تفسیر کرد. این دسته از مفاهیم پیشینی، از آن عقل است و معمولاً «صور عقلی» یا «تصورات عقل» خوانده می‌شود. آزادی و اختیار، یکی از این تصورات عقل است.

۲. جایگاه و اهمیت مسئله اختیار در فلسفه کانت

مهم‌ترین فصل کتاب *تقد عقل نظری* کانت، «منطق استعلایی» است که به دو بخش «تحلیل استعلایی» و «جدل استعلایی» تقسیم می‌شود. در تحلیل استعلایی، کانت ضمن استنتاج مقولات از احکام، اثبات می‌کند که مقولات شرط‌های لازم معرفت‌اند. در جدل استعلایی، ضمن استنتاج صور عقلی، کانت درصدد نشان دادن این مطلب است که عقل به اقتضای طبیعت خود مفاهیم پیشینی را در عرصه‌ای فراتر از آنچه در زمان و مکان بر ما معلوم می‌شود به کار می‌گیرد و از این طریق درصدد حل مسایل متافیزیکی برمی‌آید. اما چون به اعتقاد کانت مفاهیم پیشین تنها بر شهودات حسی زمانی و مکانی قابل اطلاق است، تخطی عقل از این اصل، به توهم استعلایی منجر خواهد شد. کانت مباحث مابعدالطبیعی فیلسوفان را از این نوع می‌داند. عمل عقل، استنتاج باواسطه یا استنتاج قیاسی است.

کانت در بخش جدل می‌کوشد با توجه به صور گوناگون قیاس، تصورات عقل را کشف کند. او بر حسب منطق سنتی انواع سه‌گانه قیاس را که قیاس عملی و استثنایی و انفصالی است، مورد توجه قرار می‌دهد و تصور نفس و جهان و خدا را به عنوان سه صورت عقلی کشف می‌کند. به زعم کانت، چون هیچ امر محسوسی، مصداق این تصورات نیست، لذا این امور قابل شناخت عینی نیستند و عینیت بخشیدن به این سه تصور در فلسفه نظری سفسطه است. اما او این سه تصور را به شیوه‌ای دیگر در بحث از عقل عملی، اثبات می‌کند و عینیت آنها را می‌پذیرد.

مباحث فلسفی و استنتاجات قیاسی مربوط به سه تصور عقلی مذکور، سه بخش مهم متافیزیک یعنی انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و خداشناسی را شکل می‌دهد. در بخش جدل استعلایی برای نشان دادن سفسطه بودن این مباحث، در سه فصل مستقل، مغالطات و تعارضات مربوط به این سه موضوع مورد بحث قرار می‌گیرد. به اعتقاد کانت، عقل در مابعدالطبیعه، در فهم و تفسیر جهان به مسایل جدلی‌الطرفین منجر می‌شود. او چهار تعارض را برمی‌شمرد که در هر یک زوجی از قضایای به ظاهر متناقض وجود دارد. سپس در هر مورد بر اساس فلسفه نقدی خود راه‌حلی را نشان می‌دهد. اختیار، یکی از تعارضات جهان‌شناسی است. در اهمیت تعارضات جهان‌شناسی همین بس که کانت در نامه‌ای مبدأ عزیمت خود در فلسفه نقادی را همین تعارضات می‌داند: «همین تعارضات بود که مرا از خواب جزمی بیدار کرد و به جانب نقادی عقلمان سوق داد تا ننگ تناقضی را که عقل به ظاهر با خودش دارد پاک کنم.» (هارتنامک، ۱۳۷۶، ص ۱۴۶)

کانت در خصوص جایگاه مرکزی تعارضات در معرفت‌شناسی خود می‌گوید: «مطرح ساختن آنها {تعارضات} در همان آغاز کار، آن هم وقتی هنوز زمینه هموار نشده باشد، ممکن است مناسب نباشد، وگرنه من فصل تعارضات را در آغاز کتاب قرار می‌دادم.» (همان)

کانت در سومین تعارض از تعارضات مربوط به جهان، علیت و اختیار را مطرح می‌کند.

او پس از تقریر دو نظریه متناقض در باب اختیار و ارتباط آن با علیت و نیز توضیح برهان‌های اقامه‌شده برای هر یک از نظریات، بر اساس مبانی فلسفه، خود راه‌حلی را به این صورت عرضه می‌کند: اختیار امری ممکن است و می‌تواند با علیت طبیعی جمع شود. در نتیجه، اختیار مفهومی نیست که به تناقض منجر شود. اما در فلسفه نظری نمی‌توان تحقق و وقوع اختیار را اثبات کرد. کانت اثبات اختیار را به وسیله عقل عملی و در مباحث اخلاقی ممکن می‌داند و به کتاب‌های اخلاقی خویش ارجاع می‌دهد.

وی در کتاب *بنیاد مابعدالطبیعه/اخلاق* به اختصار موضع خود درباره دیدگاه عقل نظری در باب اختیار را چنین ذکر می‌کند:

ما نمی‌توانیم چیزی را تبیین کنیم مگر آنکه آن را به صورت قوانینی درآوریم که موضوع آن را بتوان در تجربیات ممکن پیدا کرد. ولی اختیار مفهومی محض است که واقعیت عینی‌اش را به هیچ وجه نمی‌توان از راه قوانین طبیعت به دست آورد، و در نتیجه از راه تجربه‌ای ممکن، نشان داد. و از آنجا که نمی‌توان تمثیل [و تصویری حسی] برای اختیار فراهم کرد، اختیار هرگز نمی‌تواند فهمیده شود یا مورد لحاظ قرار گیرد. اختیار تنها به منزله پیش‌فرض ضروری عقل در موجودی معتبر است که به آگاهی خویش از اراده به عنوان استعدادی متمایز از استعداد میل و شوق معتقد است. (Kant, 1996, p. 105)

کانت در پاسخ به کسانی که اختیار انسان را امری متناقض با قوانین طبیعت، و در نتیجه محال می‌دانند می‌گوید:

اشتباه این افراد آن است که انسان را پدیداری همچون دیگر پدیدارهای عالم طبیعت که محکوم قوانین طبیعت است در نظر می‌گیرند، اما می‌توان انسان و اختیار را موجودی فراتر از پدیدارهای طبیعی در نظر گرفت که محکوم قوانین طبیعت نیست. (همان)

حال به توضیح نظریه کانت بر اساس کتاب *نقد عقل نظری* می‌پردازیم.

۳. تعریف اراده و آزادی

کانت در خصوص اراده و آزادی می‌گوید:

اراده نوعی از علیت موجودات زنده است تا آنجا که خردمند باشد. آزادی آنچنان خصیصه‌ای از این علیت است که به وسیله آن بتواند مستقل از تعیین‌شوندگی [موجبت] به وسیله علت‌های بیگانه عمل کند؛ درست به همان‌سان که ضرورت طبیعی صفت علیت همه موجودات غیرخردمند است که به وسیله علت‌های بیگانه به عمل واداشته شده‌اند [موجب و مجبور شده‌اند] ... آزادی اراده چه چیز دیگری جز استقلال، یعنی خاصیت اراده‌ای که نسبت به خودش یک قانون باشد، خواهد بود؟ (کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۰۴)

بدین‌سان اراده می‌تواند آزادانه رخ دهد و می‌تواند به وسیله علل خارجی متعین شود. قسم اول اراده (Will)، اراده آزاد (freewill) یا اختیار (freedom) نام دارد و قسم دوم موجب. بنابراین، نسبت اراده و اختیار، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر اختیاری نوعی اراده است اما، هر اراده‌ای اختیار نیست، زیرا ممکن است اراده به وسیله علل خارجی موجب و متعین شود.

۴. علیت و اختیار در کتاب نقد عقل نظری

چنان‌که اشاره شد، کانت در کتاب *نقد عقل نظری*، از مسئله جبر و اختیار به عنوان یک مسئله جدلی‌الطرفین در فلسفه سنتی یاد می‌کند که در قضیه اصل یا برنهاد، اختیار به عنوان نوعی علت اثبات می‌شود، اما قضیه مقابل یا برابرنهاد این است که آزادی و اختیار وجود ندارد و هر چیز در جهان فقط مطابق قوانین طبیعت روی می‌دهد. حال شرح مطلب را از کتاب *نقد عقل نظری* پی می‌گیریم.ⁱ

۱.۴. بر نهاد

علیت بر طبق قوانین طبیعت، تنها علیتی نیست که از طریق آن همه پدیدارهای جهان بتواند استنتاج شود. به منظور تبیین این پدیدارها نوع دیگری از علیت، که اختیار است، باید پذیرفته شود.

برهان

فرض می‌کنیم علیتی جز علیت بر طبق قوانین طبیعت وجود ندارد. در این صورت قبل از هر چیزی که رخ می‌دهد باید حالت پیشینی فرض شود که بر طبق قاعده پس از آن حالت رخ دهد. اما آن حالت پیشین باید در زمانی به وجود آمده باشد که قبل از آن زمان، موجود نبوده است؛ زیرا اگر آن حالت همیشه موجود بود، معلولش هم اینک رخ نمی‌داد، بلکه همیشه موجود می‌بود، و این، خلاف فرض اولیه است. اما چون این حالت خود یک پدیدهٔ زمانی است به نوبهٔ خود حالت پیشینی را فرض می‌گیرد که علت آن است؛ و همین حالت نیز حالت دیگری را پیش فرض می‌گیرد و همین‌طور. بنابراین، اگر پدیده‌ها صرفاً بر طبق قوانین طبیعت رخ دهند، سلسله کاملی از علل با مبدأ مشخص نخواهیم داشت.

در حالی که قانون طبیعت عبارت است از اینکه چیزی رخ نمی‌دهد مگر اینکه به علت کافی یا مبدأ مشخص برسیم.ⁱⁱ

بدین‌سان این گزاره که «هر علیتی فقط بر طبق قوانین طبیعت ممکن است» به تناقض می‌انجامد. در نتیجه باید نوع دیگری از علیت را بپذیریم که از طریق آن، چیزی رخ می‌دهد، بدون اینکه علتش بر طبق قوانین ضروری از طریق علت پیشین متعین شده باشد، یعنی یک «خودانگیختگی مطلق» (absolute spontaneity) علت‌ها که به وسیلهٔ آن سلسله‌ای از پدیدارها، که بر طبق قوانین طبیعت جریان می‌یابد، فی‌نفسه آغاز می‌شود. این خودانگیختگی مطلق علت‌ها، همان «اختیار استعلایی» (transcendental freedom) است که بدون آن حتی در جریان طبیعت، سلسله‌ای از علل و معلول، هرگز نمی‌تواند کامل شود.

ملاحظات درباره برنهاد

کانت اختیار اثبات‌شده مبتنی بر برهان مذکور را بر اساس مبانی فلسفی خویش، با ذکر چند نکته تفسیر می‌کند. این نکات عبارت‌اند از:

۱. اختیار مفهومی تجربی و روان‌شناختی نیست. اختیار عبارت است از خودانگیختگی مطلق عمل به عنوان مبنای مسئولیت‌پذیری. دلیل اینکه کانت اختیار را مفهومی تجربی نمی‌داند این است که اختیار امری زمانی و مکانی نیست و با حس درک نمی‌شود. کانت این‌گونه اختیار را استعلایی می‌نامد و مرادش از استعلایی در اینجا مفهومی است که مصداق آن در تجربه یافت نمی‌شود. چون مرتبط با زمان و مکان نیست. اما برای توجیه مسئولیت اخلاقی، فرض چنین مفهومی ضروری است. باید توجه داشت که اصطلاح استعلایی در آثار کانت دو معنا دارد. یکی استعلایی عقل که در بخش جدل یا دیالکتیک عقل نظری مورد بحث قرار می‌گیرد و اختیار از جمله آنهاست. دیگری استعلایی فاهمه که همان مقولات دوازده‌گانه فاهمه هستند و بر خارج حمل می‌شوند.

۲. در این برهان صرفاً قوه خودانگیختگی برای آغاز سلسله اشیا پذیرفته می‌شود، اما اینکه چگونه این قوه ممکن است، مورد بحث نیست و ضرورتی برای طرح این پرسش و پاسخ بدان وجود ندارد.

۳. پذیرش مبدأ نخستین سلسله پدیده‌ها، یعنی اختیار، تنها برای فهم منشأ جهان و منشأ سلسله پدیدارها ضروری است. بقیه سلسله با علیت طبیعی و قوانین صرف طبیعت قابل تبیین است.

۴. در برهان قضیه برنهاد، آغاز نخستین مطلق در هر سلسله از پدیدارها به لحاظ علیت اثبات شد، نه به لحاظ زمان. با ملاحظه زمان، اختیار تنها آغاز نسبی است؛ یعنی نسبت به سلسله‌ای خاص مبدأ محسوب می‌شود، اما خود این مبدأ به لحاظ زمانی مسبوق به پدیده‌ای دیگر است. برای مثال، اگر در این لحظه با آزادی کامل و بدون علیت ضروری علل طبیعی بر من، از صندلی‌ام برخیزم، سلسله جدیدی آغاز شده است، گرچه با ملاحظه زمان، این پدیده ادامه سلسله قبل است. به عبارت دیگر، اختیار کردن بلندشدن از صندلی، زماناً پس از پدیده‌ای دیگر رخ می‌دهد، ولی از لحاظ علی، نتیجه و معلول آن

پدیده ماقبل نیست. دلیل این مطلب را می‌توان این نکته دانست که علّیت بر اساس زمان، همان علّیت پدیداری یا طبیعی است و بر اساس علّیت طبیعی هر چیزی از جمله اختیار مسبوق است به علّتی که آن را پدید آورده است. ۵. اعتقاد به محرک اول در میان فیلسوفان باستان مؤیدی برای نیازمندی عقل به فرض مبدأ نخست، یعنی اختیار، است. فیلسوفان باستان به استثنای اپیکوریان به منظور تبیین پدیده‌های عالم خود را ناگزیر دیده‌اند که یک مبدأ نخستین را، که آغازگر سلسله حالت‌های جهان است، بپذیرند.

۲.۴. برابر نهاد

آزادی و اختیار وجود ندارد و همه چیز در جهان صرفاً بر طبق قوانین طبیعت رخ می‌دهد.

برهان

اگر بپذیریم که آزادی استعلایی به عنوان نوع خاصی از علّیت وجود دارد که آغاز مطلق و سرسلسله پدیده‌هاست، در این صورت در سلسله پدیده‌ها به پدیده‌ای برمی‌خوریم که بی‌علّت است و این با قانون علّیت در تعارض است. از سوی دیگر، علّیت یکی از مقولات دوازده‌گانه فاهمه است که وحدت‌بخش کثرات حسّی است و بر محسوسات اطلاق می‌شود و در نتیجه در تجربه مصادیقی برای آن وجود دارد.

در حالی که آزادی و اختیار در تجربه و حس مصادیقی ندارند.

بدین سان در تعارض میان علّیت و آزادی باید آزادی را کنار گذاشت.

ملاحظات دربارۀ برابر نهاد

۱. آزادی گرچه ما را از جبر می‌رهاند، اما رهایی از قوانین طبیعت را نیز به دنبال دارد. تعارض میان طبیعت و آزادی، در واقع تعارض قانونمندی و بی‌قانونی است. قوانین طبیعت، کثرات تجربی را در یگانگی کامل و منظم ارائه می‌دهند اما ما را به منشأ و مبدأ عالم نمی‌رسانند. در مقابل، آزادی و اختیار ما را به مبدأ پدیده‌ها می‌رساند اما یکانگی و نظم عالم را توجیه نمی‌کند.ⁱⁱⁱ

۲. منکر اختیار در برابر استدلال قائل به اختیار، می‌گوید: شما که می‌پذیرید سلسله علل از لحاظ زمانی آغازی ندارد، این را نیز بپذیرید که از لحاظ علی نیز آغاز و مبدأ وجود ندارد. درست است که ذهن سلسله علل را بدون مبدأ نمی‌تواند بپذیرد و با پذیرش مبدأ نخستین به آرامش می‌رسد، اما پذیرش چنین مبدهی مشکلات زیادی ایجاد خواهد کرد. اگر به این دلیل که جهان بی‌مبدأ توجیه‌ناپذیر و نوعی معما است، بخواهید مبدأ نخستین (یعنی اختیار) را اثبات کنید، در این صورت ویژگی‌های مجهول و معماهای دیگر طبیعت، همچون تغییرات متوالی دائمی وجود و عدم، که چگونگی و تبیین عقلی آن مجهول است، نیز باید انکار شود.

۳. حتی اگر لازم باشد به اختیار اذعان کرد، باید آن را بیرون از جهان و خارج از مجموعه کل شهودهای حسی پذیرفت و نباید قدرت اختیار را به جواهر موجود در جهان نسبت داد، زیرا در غیر این صورت ربط و پیوند پدیده‌هایی که به نحو ضروری و بر طبق قوانین تعیین شده است و تجربه نیز حاکی از چنین پیوندی است متزلزل خواهد شد. زیرا اختیار و آزادی، بی‌قانونی است و با وجود چنین قوه‌ای مشکل بتوان قوانین طبیعت را تصور کرد. زیرا از رهگذر تأثیر اختیار، این قوانین دائماً در معرض تغییر خواهد بود.

۳.۴. راه‌حل تعارض میان علیت و اختیار^{۱۷}

در این بخش، کانت پس از بیان اقسام علیت و اختیار و معانی هر یک، به حل تعارض میان علیت طبیعی و اختیار بر اساس مبانی فلسفه خویش می‌پردازد. در مورد رخدادهای جهان تنها دو گونه علیت متصور است: علیت طبیعی و علیت اختیاری. علیت طبیعی عبارت است از ربط و پیوند یک حالت در عالم حسی با حالتی مقدم بر او که حالت بعدی بر اساس یک قاعده [و به طور ضروری] از حالت قبلی نتیجه می‌شود. از آنجا که علیت پدیده‌ها وابسته به شرایط زمانی است و حالت پیشین اگر همواره وجود می‌داشت، نمی‌توانست معلولی که زماناً حادث است را ایجاد کند، علت پیشین نیز خود پدیده‌ای حادث و محتاج علتی ماقبل خواهد بود و همین‌طور.

علیت اختیاری به دو قسم نظری یا جهان‌شناختی و عملی تقسیم می‌شود. علیت اختیاری نظری یا جهان‌شناختی عبارت است از قوه آغاز شدن یک حالت به طور خود به خودی (spontaneously).

این نوع علیت وابسته به علت دیگری که تعیین‌بخش آن در زمان باشد نیست. اختیار به این معنا یک ایده صرفاً استعلایی است که حاوی چیزی تجربی نیست و متعلق آن نمی‌تواند در تجربه تعیین یابد، اما شرط امکان هر گونه تجربه است. چون عقل وقتی به آرامش دست می‌یابد که همه امور مشروط را به امری نامشروط که مبدأ امور مشروط است بازگرداند و عقل چنین چیزی را در ایده استعلایی اختیار می‌یابد. مفهوم عملی اختیار مبتنی است بر مفهوم استعلایی اختیار. اختیار به معنای عملی عبارت است از استقلال اراده از جبر تحریکات و انگیزه‌های حسی. اراده از آن حیث که بیماروار و به طور انفعالی تحت تأثیر انگیزه‌های حسی باشد، اراده حسی (arbitrium sensitivum) است و اگر بیماروار و به طور انفعالی ضرورت یابد اراده حیوانی (arbitrium brutum) خواهد بود. اراده انسان یقیناً اراده‌ای حسی است اما اراده حیوانی نیست بلکه اراده مختار (arbitrium liberum) است، زیرا انگیزه‌های حسی بدان ضرورت نمی‌دهند. در انسان قوه تعیین‌بخشی هست که از جبر ناشی از انگیزه‌های حسی استقلال دارد.

قبل از ادامه بحث، دو نکته در جمع‌بندی این قسمت ذکر می‌شود. نخست اینکه، همان‌گونه که می‌بینیم، کانت علیت را به دو نوع علیت طبیعی و اختیاری تقسیم می‌کند و برای علیت اختیاری نیز دو معنای نظری (جهان‌شناختی) و عملی در نظر می‌گیرد. مفهوم نظری اختیار، یعنی مبدئیت خود به خودی، معنایی ایجابی است و مفهوم عملی اختیار، یعنی استقلال و عدم وابستگی به انگیزه‌های حسی، معنایی سلبی است. در ادامه بحث به این مطلب باز خواهیم گشت.

نکته قابل توجه دیگر این است که به اعتقاد کانت اختیاری بودن اراده با حسی بودن آن منافات ندارد، در حالی که اراده حیوانی با اراده مختار جمع نمی‌شود، زیرا آزادی با متأثر شدن از انگیزه‌های حسی جمع می‌شود، اما با اجبار و ضرورت این انگیزه‌ها سازگار نیست.

روشن است که اگر علیت جهان محسوس فقط علیت طبیعی باشد، هر حادثه‌ای بر طبق قوانین ضروری از رهگذر حادثه‌ای دیگر تعیین می‌یابد. لذا چون پدیدارها در مقام تعیین بخشیدن به اراده، هر عملی را به عنوان معلول طبیعی خودشان ضروری می‌کنند،

از میان رفتن اختیار استعلایی، در عین حال، هر نوع اختیار عملی را نیز از میان می‌برد. زیرا اختیار عملی این مطلب را پیش‌فرض می‌گیرد که، در موردی که عملی [مثل راست‌گویی] انجام نشده، آن عمل «باید» (ought to) انجام می‌شد. بنابراین، علت امر موجود، [مثلاً دروغ‌گویی]، دارای آن نیروی تعیین‌کنندگی نبوده که مانع شود تا اراده ما مستقل از عمل طبیعی و حتی مخالف نیرو و تأثیر آن علل، چیزی را به وجود آورد که در نظم زمانی بر طبق قوانین تجربی تعیین یافته و در نتیجه سلسله‌ای از حوادث را کاملاً به خودی خود آغاز کند.

مسئله در اینجا این است که عقل از محدوده تجربه ممکن فراتر رفته و دچار تعارض شده است. عقل در این مسئله دچار استدلال‌های جدلی شده و راه‌حل آن بر عهده فلسفه استعلایی است. برای این امر باید نخست راه و روش این فلسفه را در این کار تعیین کنیم.

در تعارض مذکور مسئله این است که آیا قضیه منفصله «در عالم، هر معلولی یا باید از طبیعت ناشی شود یا از اختیار»، قضیه‌ای صادق است یا اینکه طبیعت و اختیار هر دو، البته در نسبت‌های متفاوت، می‌توانند با یکدیگر هم‌زیستی داشته باشند؟

صحت اصل «ربط و پیوند لاینفک همه حوادث عالم محسوس، بر اساس قوانین طبیعی تغییرناپذیر» را تحلیلات استعلایی^v به اثبات رسانده و این اصل هیچ محدودیتی ندارد. بنابراین، مسئله تنها این می‌تواند باشد که آیا علی‌رغم این اصل، اختیار نیز در همان معلولی که به وسیله طبیعت تعیین یافته است، می‌تواند یافت شود یا آنکه اختیار یکسره مردود است؟ در اینجا است که فرض رایج [در فلسفه سنتی] ولی مغالطی «واقعیت مطلق» (absolute reality) دیدارها نفوذ مخرب خود را در برآشتن عقل نمودار می‌کند.

توضیح اینکه در اینجا کانت می‌خواهد علت به تعارض افتادن عقل را مبانی فلسفه رایج و سنتی قلمداد کند. منظور کانت از فرض واقعیت مطلق، تطابق عین و ذهن است که یکی از مبانی فلسفه رئالیسم است. بر اساس این فرض یا مبنا، آنچه بر قوای ادراکی

انسان پدیدار می‌شود عیناً در خارج موجود است و پدیدارها و زمان و مکان اموری واقعی و اشیاء فی‌نفسه هستند. کانت این نگرش را در بحث از مکاتب مختلف معرفت‌شناختی، رئالیسم استعلایی می‌نامد و خود نظریه رئالیسم تجربی را مطرح می‌کند که بر طبق آن وجود ماده پذیرفته می‌شود، اما ماده، چیزی فراتر از حس نیست، بلکه ماده صرفاً به عنوان یک طبقه از تصورات مطرح می‌شود و همین تصورات امر واقعی تلقی می‌شود نه چیزی ورای تصورات. (Kant, 1970, p.346)

اگر پدیدارها اشیای فی‌نفسه باشند، اختیار را نمی‌توان حفظ کرد؛ [زیرا در این صورت عالم پدیداری و عالم نفس‌الامر، عالم واحدی خواهند بود؛ و چون در عالم پدیدارها، که عالم تجربه حسی است، تنها قوانین طبیعت حاکم است و اختیار مصداق ندارد، بنابراین، در عالم نفس‌الامر هم تنها همین قوانین طبیعت حاکم خواهد بود؛] اما اگر پدیدارها را تنها همان که واقعاً هستند، یعنی تصوراتی قلمداد کنیم که بر اساس قوانین تجربی با یکدیگر ربط و پیوند دارند، آنها باید علتی غیرپدیداری داشته باشند. اما چنین علت معقولی از لحاظ علی به واسطه پدیدارها تعیین نمی‌پذیرد؛ گرچه معلول‌هایش پدیدارند و لذا می‌توانند به واسطه پدیدارهای دیگر تعیین یابند. بدین‌سان این علت معقول با علیت خود بیرون از سلسله پدیدارهاست [و به عالم معقول و نفس‌الامر تعلق دارد]. بر این اساس، آن معلول را از لحاظ علت معقول آن می‌توان مختارانه دانست، و در عین حال، از لحاظ پدیداری، بر طبق ضرورت طبیعت به حساب آورد. به دیگر سخن، علیت یک معلول را از دو زاویه می‌توان لحاظ کرد، یکی از جنبه معقول، یعنی علیت فی‌نفسه و نفس‌الامری و دیگری از جنبه محسوس و علیت پدیداری.

این بود راه‌حل کانت در باب تعارض علیت طبیعی و اختیاری که در کتاب *تقد عقل نظری* مطرح کرده بود. او در کتاب *دیگرش، تمهیدات*، خلاصه این راه‌حل را به این صورت بیان می‌کند:

اگر اشیای عالم محسوس را به جای نفس‌الامر اشیا، و قوانین سابق‌الذکر طبیعت را به جای قوانین اشیا در نفس‌الامر، بگیریم ناگزیر دچار تناقض خواهیم شد. همان‌طور نیز اگر فاعل مختار را مثل سایر اشیا، صرف پدیدار

بدانیم باز در تناقض خواهیم افتاد، زیرا امر واحدی را در معنای واحد، در خصوص شیء واحدی اثبات و در عین حال از آن سلب کرده‌ایم. لکن اگر ضرورت طبیعی را منحصرأ به پدیدارها نسبت دهیم و اختیار را صرفاً به نفس‌الامر اشیا، در آن صورت با فرض یا قبول هر دو نوع علیت در زمان واحد، هیچ تناقضی پیش نخواهد آمد، هرچند ممکن است تصور نوع اخیر علیت مشکل یا محال باشد. (کانت، ۱۳۶۷، ص ۱۹۲)

۴.۴. توضیحاتی درباره راه‌حل تعارض علیت و اختیار

کانت پس از طرح راه‌حل خویش در کتاب *نقد عقل نظری*، نکاتی را که این راه‌حل بر آنها مبتنی است بازگو می‌کند.^{vi}

۱. این قانون که هرچه رخ می‌دهد علتی پدیداری دارد و لذا همهٔ حوادث در نظم طبیعی تعیین می‌پذیرند، یکی از قوانین فاهمه است و هیچ پدیده‌ای از آن مستثنا نیست، زیرا در غیر این صورت آن پدیده را باید از حیطة تجربه بیرون کنیم و خیال‌بافی صرفش بدانیم.

۲. در میان علل پدیداری، چیزی وجود ندارد که بتواند به طور مطلق منشأ ایجاد یک سلسله شود. چون هر چیزی از آن لحاظ که یک پدیده است محتاج علتی مقدم بر خود است.

۳. اما آیا نمی‌توان فرض کرد که در سلسله علل و معالیل که همه آنها پدیداری‌اند، علیت یک علت پدیداری، غیرپدیداری باشد؟

این سخن کانت نیازمند توضیح است. فرض می‌کنیم الف، علت ب است، و ب علت ج و همین‌طور. در این صورت، اگرچه الف امری پدیداری است و علیتی پدیداری دارد و حتی از لحاظ زمانی پس از حالتی دیگر رخ داده که آن حالت از لحاظ پدیداری علت الف است. در این صورت آیا نمی‌توان برای الف علیتی غیرپدیداری فرض کرد که از لحاظ معلول چیز دیگری نیست و خود آغازگر سلسله مورد بحث است؟ بر اساس این فرض، برخی علل طبیعی دارای قوه و توانی هستند که صرفاً معقول است و علیتشان مبتنی بر شرایط تجربی نیست. برای مثال، حرکت یک وزنه معلول برخورد وزنه‌ای دیگر به آن و برخورد این وزنه معلول انسان است. در این صورت، گرچه انسان یک امر مشهود و تجربی و پدیداری است و حتی علیتی پدیداری دارد و این علیت

پدیداری از لحاظ تجربی معلول یک علت پدیداری دیگر مثل شوق و میل است و این شوق نیز معلول علل دیگر. اما می‌توان در انسان علیتی غیرپدیداری و عقلی یعنی اختیار و اراده آزاد، را فرض کرد که معلول علل تجربی دیگر نیست و خود آغازگر سلسله پدیده‌هاست.

۴. اما این فرض بر اساس مبنای معرفت‌شناختی فلسفه رایج و سنتی، یعنی رئالیسم استعلایی، که میان عین و ذهن مطابقت قائل است و تصورات را صورت‌های اشیای خارجی می‌داند، فرض درستی نیست. زیرا واقع و نفس‌الامر در طبیعت و پدیدارها منحصر شده و در سلسله علل طبیعی، اختیار بی‌معناست. فرض مذکور فقط بر اساس رئالیسم تجربی، که بر اساس آن میان پدیدارها و شیء فی‌نفسه تمایز قائل می‌شود، ممکن است.

۵. علیت پدیداری تابع شرایط زمانی و مکانی است، اما علیت معقول خارج از زمان و مکان رخ می‌دهد و لذا مشروط به شرایط فاهمه نیست. بنابراین، علیت اختیار یا علیت معقول، مستقل از شرایط تجربی است. البته اختیار را نباید تنها به معنای منفی، یعنی استقلال از شرایط تجربی، در نظر گرفت، بلکه باید به معنای مثبت، یعنی به عنوان قوه آغازکننده یک سلسله از حوادث به‌طور بالطبع، نیز لحاظ شود. (Kant, 1970, p. 476; کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۰۴ و ۱۲۸؛ کانت، ۱۳۶۷، ص ۱۹۶)

۶. از آنجا که علیت معقول خارج از زمان و مکان و شرایط تجربی است، فاهمه قادر به درک و اثبات آن نیست. زیرا قرار گرفتن در تحت زمان و مکان شرط و مقدمه ادراک فاهمه و هرگونه معرفت نظری است. بنابراین، عقل نظری تنها معقول بودن اختیار و قابلیت جمع شدن آن با قوانین طبیعی را می‌تواند نشان دهد، اما نمی‌تواند آن را مورد تجزیه و تحلیل و اثبات قرار دهد. اختیار تنها به وسیله عقل عملی و به عنوان پیش‌فرش اخلاق و مسئولیت اخلاقی اثبات می‌شود.

۷. اینکه چرا اختیار، چنین پدیده خاصی را به وجود آورده است و نه پدیده دیگر را، توضیحش از قدرت عقل خارج است و این پرسش مانند این است که بپرسیم چرا متعلق شهود حسی شیء زمانی و مکانی است؛ زیرا این مطلب علتی ندارد. ایجاد فعلی خاص به وسیله اختیار نیز به همین صورت است و

علتی ندارد و ذات اختیار چنین اقتضایی دارد که علت‌بردار نیست. (Kant, 1970, p. 476)

بدین‌سان می‌بینیم که کانت تعارض میان اختیار و قوانین طبیعی را بر اساس مبانی خاص خویش حل کرده و اختیار را به عنوان امری ممکن توجیه می‌کند.

حال نوبت به مرحله دوم بحث، یعنی اثبات اختیار به عنوان امری عینی و واقعی، می‌رسد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، این مرحله اساساً به عقل نظری ارتباط ندارد و در محدوده مباحث عقل عملی و اخلاقی قرار می‌گیرد. اما از آنجا که کانت خلاصه‌ای از این بحث را در ضمن حل تعارض میان اختیار و قانون طبیعت مطرح کرده است، ابتدا همین خلاصه به عنوان اثبات اختیار طرح می‌شود و سپس توضیح آن از مباحث اخلاقی کانت نقل می‌گردد.

۴.۵. اثبات اختیار

اینکه عقل دارای علیت مخصوص به خود (اختیار) است، از طریق اوامری اثبات می‌شود که در همه امور عملی ما همچون قواعدی بر قوای عمل‌کننده خود تحمیل می‌کنیم. «باید» نشان‌دهنده یک نوع ضرورت و پیوند علی است که در هیچ جای دیگر در عالم طبیعت آن را نمی‌یابیم. فاهمه در طبیعت فقط بودن و هست را درک می‌کند نه بایستن و باید را. اگر به جریان طبیعت بنگریم "باید" هیچ معنایی نخواهد داشت. نمی‌توان پرسید در طبیعت چه باید باشد، همان‌طور که نمی‌توان پرسید دایره چه صفاتی باید داشته باشد. تنها می‌توان پرسید در طبیعت چه رخ می‌دهد و یا دایره چه صفاتی را دارد. این باید بیانگر فعل ممکن است که مبنای آن جز یک مفهوم صرف عقلی نمی‌تواند بود، در حالی که مبنای همه افعال طبیعی همواره یک پدیدار است. درست است که آن فعلی که "باید" در مورد آن به کار می‌رود، می‌باید بر طبق شرایط طبیعی امکان پذیرد، اما این شرایط طبیعی بر تعیین خود اراده تأثیری ندارد، بلکه بر معلول‌ها و نتایج پدیداری اراده مؤثرند. مبانی طبیعی و وساوس حسی فراوانی ممکن است در کار باشند که مرا به خواستن و اراده کردن برانگیزند، اما اینها هرگز نمی‌توانند این "باید" را ایجاد کنند، بلکه تنها اراده‌ای را ایجاد می‌کنند که همواره مشروط است نه ضروری. بایستی که عقل اعلام می‌کند، بر این اراده مشروط، معیار و امر و نهی خود را تحمیل می‌کند. عقل چه با متعلقی صرفاً حسی

لذت) روبه‌رو باشد و چه با متعلق از عقل محض (خیر)، تسلیم انگیزه‌ای که به نحو تجربی حاصل شده است نمی‌شود و تابع نظم اشیا، چنان که خود را به عنوان پدیدار می‌نمایاند، نمی‌شود، بلکه به نحو خودجوش و به صرافت طبع و بر اساس ایده‌ها نظمی خاص خویش بنا می‌کند. عقل شرایط تجربی را با ایده‌ها سازگار می‌کند و بر طبق این ایده‌ها افعالی را ضروری می‌خواند که حتی هنوز رخ نداده‌اند و شاید هرگز رخ ندهند. (Ibid., p. 472)

از منظر عقل، فعلی که بر اساس قوانین طبیعی وقوعش اجتناب‌ناپذیر است، شاید نمی‌بایست رخ دهد. (Ibid., p. 574؛ کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۲۲) از این‌روست که عامل آن فعل (مثلاً دروغ‌گویی) را سزاوار سرزنش می‌دانیم. این سرزنش مبتنی است بر قانونی عقلی که عقل را علتی قلمداد می‌کند که مستقل از همه شرایط تجربی می‌تواند و باید رفتار دیگری داشته باشد، ولو آنکه انگیزه‌ای حسی یکسره مخالف آن باشد. (Ibid., p. 477)

۵. توضیحاتی درباره اثبات اختیار

کانت در بخش سوم و پایانی کتاب *بنیاد مابعدالطبیعه/اخلاق*، به اثبات اختیار از منظر عقل عملی و اخلاق می‌پردازد. اما قبل از بیان این مباحث به برخی نکات مطرح‌شده در بخش قبلی کتاب اشاره می‌شود.

به اعتقاد کانت، هیچ چیز در جهان و حتی بیرون از جهان نمی‌توان در اندیشه آورد که [مطلقاً] و بی‌قید و شرط خوب دانسته شود، مگر [نیت یا] اراده یا خواست خوب. توانایی‌های ذهنی و خلق و خوی نیک گرچه خیرند، اما اگر نیت خیر همراه آنها نباشد ممکن است بد و زیان‌بار باشند. از این‌رو، عقل برقراری خواست نیکو و اراده خیر را برترین غایت عملی خویش می‌شمارد. (کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۲ و ۱۸)

از سوی دیگر، اراده وقتی خیر و نیکوست که به خاطر خود تکلیف و به انگیزه وظیفه‌شناسی باشد. بدین ترتیب اراده خیر در تکلیف جلوه‌گر می‌شود، تکلیفی که تنها بر اساس قانون کلی و ضروری عقل و مستقل از انگیزه‌ها و مصالح و مفاسد شخص باشد. به دیگر سخن، تکلیف را باید به خاطر تکلیف انجام داد نه به خاطر چیز دیگر. این‌گونه تکلیف از تجربه اخذ نشده است بلکه از عقل عملی سرچشمه می‌گیرد. (کانت، ۱۳۶۹،

ص ۲۴ و ۲۷ و ۳۵ و ۳۸ و ۱۲۲) بنابراین، اراده خیر به عقل عملی باز می‌گردد (Reese, 1995, p. 626؛ مجتهدی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۵) به تعبیر کانت، «خواست [یا اراده] عبارت است از توانایی برگزیدن تنها آن چیز که عقل، مستقل از تمایل، از لحاظ عملی، ضروری، یعنی نیکو بشناسد». (کانت، ۱۳۶۹، ص ۴۶)

حاصل آنکه غایت اخلاق، اراده نیک است و اراده نیک به تکلیف و قانون کلی اخلاقی باز می‌گردد و این تکلیف نیز مستقل از تجربه و امیال است و از عقل عملی سرچشمه می‌گیرد. کانت در ابتدای بخش سوم بحث اخلاقی‌اش می‌گوید: «مفهوم آزادی کلید تبیین استقلال [یا خودآینی] اراده است». (همان، ص ۱۰۴)

کانت در این بخش این مطلب را توضیح می‌دهد که اراده نیک و تکلیف اخلاقی، مستقل از تجربه و طبیعت است و این استقلال اراده چیزی جز آزادی اراده یا اختیار به عنوان علت معقول و مستقل نیست. بنابراین، پیش‌فرض تکلیف و مسئولیت اخلاقی، پذیرش آزادی اراده یا اختیار است و بدون اختیار، اخلاق بی‌معنا خواهد بود. «اگر آزادی اراده پیش گزارده شود، اخلاق [نیز] به همراه اصل خود از راه تحلیل مفهوم [آزادی] به دست می‌آید». (همان، ص ۱۰۵)

اصولاً عاقل بودن به معنای پذیرش آزادی است. زیرا در عاقل «خردی را در نظر می‌آوریم که عملی است، یعنی [خردی که] در ارتباط با موضوعاتش دارای علیت است ولی امکان ندارد بتوانیم فردی را در نظر بگیریم که در مورد داوری‌هایش آگاهانه از سوی خارج هدایت شود. چه در آن صورت انسان سرنوشت نیروی داوری‌اش را دیگر نه به خرد خود بلکه به یک انگیزه نسبت خواهد داد. [خرد] بایستی تا به خود چنان آفریننده اصول خویش، [و] مستقل از نفوذهای خارجی بنگردد. بنابراین، [چنین اراده‌ای که تحت تأثیر اندیشه آزادی است] از یک نظرگاه عملی باید به همه آفریدگان خردمند نسبت داده شود». (همان، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۲۶)

بدین‌سان وجود عقل عملی و اخلاق به آزادی و اختیار وابسته است. با تصویری که به صورتی غیرارادی بر خاطر ما می‌گذرند تنها به دانش پدیدارها دست پیدا می‌کنیم که به

عالم محسوس تعلق دارند، ولی هیچ‌گاه به دانش امور فی‌نفسه دست نخواهیم یافت، زیرا این دانش به عالم معقول تعلق دارد. (همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳)

بدین ترتیب انسان دو دیدگاه در اختیار دارد که از راه آن می‌تواند خویشتن را مورد نظر قرار دهد و نیز قوانین حاکم بر به کار بستن نیروهایش و در نتیجه قوانین حاکم بر همه اعمالش را بشناسد: نخست آنکه در مقام عضوی از عالم محسوس، وی تحت تأثیر قوانین طبیعت (یعنی همان وابستگی یا دیگرهنجاری) قرار دارد، دوم آنکه در مقام عضوی از عالم معقول، وی تحت تأثیر قوانین مستقل از طبیعت می‌باشد که تجربی نبوده بلکه بنیادشان تنها بر خرد استوار است. انسان در مقام ذاتی خردمند، و در نتیجه [در مقام] عضوی از عالم معقول، هیچ‌گاه نمی‌تواند علیت اراده خودش را از راهی به جز پیروی از آرمان آزادی متصور شود، زیرا استقلال از علل تعیین‌کننده عالم محسوس (استقلالی که خرد همیشه باید به خودش نسبت دهد)، همان آزادی است. مفهوم آزادی به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر به مفهوم [استقلال ذاتی یا] خودآیینی پیوسته است و این هم به نوبه خود به اصل کلی اخلاق پیوند دارد، اصلی که در مفهوم خود زمینه‌ساز همه اعمال ذات‌های خردمند است، درست به همان‌گونه که قانون طبیعت زمینه‌ساز تمام پدیده‌هاست. (همان، ص ۱۱۶)

در بحث از راه‌حل تعارض میان علیت طبیعی و اختیار دیدیم که کانت بر شناخت‌ناپذیر بودن چگونگی اختیار تأکید ورزید. وی در انتهای بحث اثبات اختیار بر اساس اخلاق و عقل عملی نیز می‌گوید:

اینکه چگونه خرد ناب می‌تواند عملی باشد [پرسشی است که]، عقل بشر از پاسخ‌گویی به آن کاملاً ناتوان است و هر سعی و کوششی هم که صرف جست‌وجوی پاسخی بشود بیهوده خواهد بود ... مفهوم آزادی صرفاً به آن چیزی دلالت می‌کند که پس از آنکه هرچه متعلق به عالم محسوس است را از مبادی تعیین‌کننده اراده‌ام زدودم، برایم باقی

می‌ماند ... این [مفهوم] به وسیله آرمان شکوه‌مند مملکت عام غایات فی‌نفسه [یا مستقل] (یعنی همان ذات‌های خردمند) در ما علاقه‌ای زنده به قانون اخلاقی پدید می‌آورد، و ما هنگامی می‌توانیم به صورت اعضایی متعلق به آن [مملکت عام غایت فی‌نفسه یا مستقل] درآییم که [زندگی و] کردار خود را با دقت زیاد بر طبق قواعد آزادی هماهنگ گردانیم، چنانچه گویی [این قواعد همان] قوانین طبیعت هستند. (همان، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷)

۶. جمع‌بندی و نقد و بررسی

۱. به اعتقاد کانت اگر اراده به وسیله علل خارجی متعین شود موجب خواهد بود، و اگر آزادانه رخ دهد اراده آزاد یا اختیار نام می‌گیرد.

به نظر کانت، اختیار در فلسفه سنتی مسئله‌ای جدلی‌الطرفین است، زیرا از یک سو برهان اقامه می‌شود که همه پدیده‌های عالم از جمله اراده، بر طبق علیت و بر اساس قوانین طبیعی تعیین می‌یابد، و از سوی دیگر، بر اساس برهانی دیگر اراده آزاد نوع دیگری از علیت است که محکوم علت‌های خارجی نیست. پس اختیار با ضرورت و کلیت علیت در تعارض است.

دیدگاه کانت در اینجا مشابه دیدگاه متکلمان اسلامی و برخی اصولیان معاصر در برابر فیلسوفان اسلامی است. متکلمان، اختیاری بودن را به معنای آزادی اراده، و نه صرفاً ارادی بودن، می‌دانند. آنها در تعریف اختیار، آزادی در فعل و ترک را ذکر می‌کنند (صححه الفعل و التبرک)، و از این‌رو اراده آزاد را از شمول ضرورت علیت خارج می‌دانند. (حلی، ۱۴۰۷، ص ۳۰۸؛ خوئی، بی‌تا، ص ۹۰؛ صدر، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷؛ هاشمی، ۱۴۱۷، ص ۳۴ و ۳۶؛ فیاض، ۱۴۱۰، ص ۴۷ و ۵۷)

فیلسوفان اسلامی این دیدگاه را نمی‌پذیرند و ضرورت علیت را بر اراده انسان نیز حاکم کرده، اختیاری بودن را به معنای ارادی بودن تفسیر می‌کنند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۳۸۸ و ۳۱۰؛ ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۱۹ و ۲۲ و ۵۰ و ۱۳۱ و ۱۵۰)

۲. کانت در فلسفه نظری خود، تبیینی ارائه می‌دهد که بر اساس آن، اختیار، به عنوان امری ممکن اثبات می‌شود. وی علیت را به دو معنای عملی و نظری لحاظ می‌کند. معنای نظری، معنایی ایجابی و به مفهوم مبدئیت خود به خودی است. معنای عملی، معنایی سلبی و به مفهوم استقلال و عدم وابستگی به انگیزه‌های حسی است، هرچند می‌تواند از انگیزه‌های حسی متأثر شود.

به اعتقاد کانت، علیت اختیاری نظری، ایده‌ای استعلایی است که حاوی امری تجربی نیست و متعلق آن نمی‌تواند در تجربه تعیین یابد، اما شرط امکان هر نوع تجربه است، چون عقل وقتی به آرامش می‌رسد که همه امور مشروط را به امری نامشروط، که مبدأ امور مشروط است، باز گرداند.

کانت اختیار به این معنا را در فلسفه رایج، جدلی و متعارض با علیت می‌داند، زیرا در فلسفه سنتی، عالم پدیداری و نفس‌الامری واحد است و در عالم واحد دو امر متعارض جایی ندارند. اما اختیار در فلسفه کانت امری ممکن است، زیرا به عالمی غیر از عالم علیت تعلق دارد. علیت در عالم تجربی و پدیداری تحقق دارد و اختیار در عالم معقول و نفس‌الامر.

در نقد سخن کانت باید گفت آنچه او را به این موضع کشانده نارسایی مفهوم علیت در فلسفه سنتی از یک سو، و عدم به رسمیت شناخته شدن تجربه درونی و نیز عقل در کشف واقعیت در فلسفه کانت، از سوی دیگر است.

توضیح اینکه انسان دو نوع حس و تجربه دارد. یکی حس درونی و دیگری حس بیرونی. در حس بیرونی با حواس پنج‌گانه به شناخت واقعیت می‌رسیم و در حس درونی با وجدان و علم حضوری. علیت اختیاری را فاعل مختار با تجربه درونی و علم حضوری می‌یابد، (مصباح، ۱۳۷۵، ص ۱۳۰؛ صدر، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۶) و علیت طبیعی را عقل با کمک حس در عالم حس درک می‌کند. از این‌رو، آزادی را هم می‌توان تجربه کرد و هم به عنوان شرط لازم اخلاق پذیرفت. پس عالم واقعی یکی است، اما دو نوع علیت در آن وجود دارد.

از آنجایی که کانت مثل فلاسفه سنتی اختیار را در عالم واقع قبول ندارد، آن را در جای دیگری جست‌وجو می‌کند.

بدین‌سان برای اثبات اختیار دو راه‌حل وجود دارد: یکی فرض دو عالم، که نظریه کانت است، و دیگری فرض دو نوع موجود و دو نوع علیت در یک عالم. کاپلستون نیز مشابه همین اشکال را به کانت می‌گیرد. وی می‌گوید: «اگر فرض اصلی بگویند که می‌توان ثابت نمود که علت آزادی برای کل سلسله توالی پدیداری علی هست و این علت آزاد خارج از سلسله است، در حالی که فرض خلاف می‌گوید که علت آزاد در داخل سلسله پدیداری نیست، در این صورت تعارض احکام نخواهد بود». (کاپلستون، ۱۳۶۰، ص ۱۴۲) یاسپرس نیز معتقد است لازمه استدلال کانت دو عالم نیست، بلکه دو نگاه به یک واقعیت است. وی می‌گوید: «یک کردار را می‌توان با در نظر داشتن به علت معنوی آن، آزاد شمرد؛ و با نظر داشتن به جنبه نمودی آن، تابع لزوم روند طبیعت». (یاسپرس، ۱۳۷۲، ص ۱۸۳)

اگر این فرض پذیرفته شود، دیگر جایی برای راه‌حل کانت باقی نخواهد ماند.

۳. کانت در فلسفه نظری خود، تنها امکان علیت اختیاری را اثبات می‌کند نه تحقق آن را. زیرا تحقق در جهان پدیداری، به وسیله فاهمه کشف می‌شود؛ و فاهمه تنها موجودات زمانی و مکانی را درک می‌کند. در حالی که اختیار، امری زمان‌مند و مکان‌مند نیست. اختیار تنها در فلسفه عملی قابل اثبات است.

این سخن را هم بر اساس قوه حس می‌توان نقد کرد و هم بر اساس قوه عقل. همان‌طور که گفتیم، انسان گذشته از حواس بیرونی، حس باطنی نیز دارد و فاعل با این حس می‌تواند وجود اختیار را در خودش بیابد و آن را اثبات کند. از سوی دیگر، اگر عقل، اختیار را به عنوان مبدأ همه علل، از جمله علل طبیعی می‌پذیرد و بر آن استدلال می‌کند، که این مطلب را کانت می‌پذیرد، چرا نباید استدلال عقل را به رسمیت بشناسیم و بر اساس آن وجود اختیار را بپذیریم. به عبارت دیگر، همان استدلالی که کانت معتقد است امکان اختیار را اثبات می‌کند، وقوع اختیار را نیز

اثبات می‌کند. البته به شرطی که همچون تجربه‌گرایان افراطی، همچون هیوم، تنها ورودی معرفت را حواس ظاهری ندانیم، که کانت تحت تأثیر هیوم به این مبنای نادرست معتقد است.

۴. برهان برنهاد کانت اثبات می‌کند که کل سلسله علل و معلول، به یک علت اولی و واجب‌الوجود مختار ختم می‌شود و او به صورت ضمنی اثبات می‌کند که اگر علت مختاری برای کل سلسله توالی علی پدیدارها وجود داشته باشد، می‌توانیم در داخل عالم، علل آزاد سلسله‌های مختلف پدیدارها را تصدیق کنیم. (کاپلستون، ۱۳۶۰، ص ۱۴۱-۱۴۲)

اصل مطلب، قطع نظر از برهان کانت و نکاتی که در نقدهای قبلی ذکر شد، با بیانی که خواهد آمد، قابل تصحیح است. توضیح اینکه علل عالم، خداوند قادر مختار است و او قدرت اختیار را به انسان‌ها تملیک کرده است و علل و معلول طبیعی نیز بر اساس قوانین و سنت‌هایی که او مقدر کرده دارای علیت هستند. از این‌رو، در معجزه این سنت‌ها به خاطر اثبات نبوت، شکسته می‌شود.

بنابراین، آنچه در جهان، اصل و اساس است، خداوند قادر مختار است و علیت‌های دیگر از جمله علل طبیعی و علل اختیاری انسان‌ها، به خداوند باز می‌گردد، البته به دو صورت مختلف.

۵. هرچند کانت در فلسفه نظری برای عقل نقش کاشفیت از واقع قائل نیست، اما در فلسفه عملی چنین نقشی را معتقد است و نشان می‌دهد که او نیز به تعبیر برخی مفسران، فصل ممیز انسان را عقل کاشف از واقع می‌داند. (مجتهدی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱)

یاسپرس استدلال کانت در اثبات اختیار را چنین خلاصه می‌کند: «باید» دلیلی است بر «توانستن». از این‌رو، «آزادی» هست. (یاسپرس، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱)

به عقیده کانت، پیش‌فرض تکلیف و مسئولیت اخلاقی، آزادی اراده است و از آنجا که عقل عملی و باید و نباید فرض گرفته شده، باید آزادی نیز پذیرفته شود.

می‌توان اشکال کرد که چرا باید اخلاق فرض گرفته شود. پاسخ این است که وجدان اخلاقی امری مسلم است. به این پاسخ می‌توان اشکال کرد که همان وجدانی که باید و

نباید را ادراک می‌کند، اختیار را نیز وجدان می‌کند. به عبارت دیگر، متعلق وجدان می‌تواند بایدها و نبایدها باشد، و می‌تواند هست‌ها و نیست‌ها باشد. چرا در فلسفه عملی وجدان را باید پذیرفت و از طریق آن پیش‌فرضش، یعنی اختیار، را قبول کرد، اما در فلسفه نظری وجدان پذیرفته نمی‌شود تا اختیار به عنوان امر واقعی تصدیق شود.

کسانی که علیت ضروری را بر همه چیز، از جمله اختیار حاکم می‌کنند، خوب و بد و باید و نباید به معنای رایج را نمی‌پذیرند. نمونه‌ای از این دیدگاه، اسپینوزاست که وجدان اخلاقی را بی‌اعتبار می‌داند. (Elwes, 1933, p. 76-77 and 191) بنابراین، یا باید مانند اسپینوزا وجدان را مطلقاً کنار گذاشت یا در همه حوزه‌هایی که درکی دارد، درکش را پذیرفت، خواه حوزه عملی، خواه حوزه نظری.

۶. برخی مفسران کانت متذکر شده‌اند که مفهومی که کانت در *نقد عقل محض* از اختیار قصد می‌کند با معنای اختیار در کتاب *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق* متفاوت است و همین دو مفهوم در کتاب *نقد عقل عملی* نیز باعث ابهام و دویپهلویی مفهوم اختیار شده است. در *نقد عقل محض* مفهوم آزادی و اختیار به عنوان خودانگیختگی (spontaneity) و قوه آغازکننده سلسله علّی جدید در زمان مطرح می‌شود. کانت از این مفهوم با کلمه Willkur یاد می‌کند. در *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، مفهوم آزادی به عنوان استقلال داخلی (atonomy) در قانون‌گذاری، یعنی استقلال از هر قانون از قبل مفروض و مبدئیت برای صدور قوانین اخلاقی مطرح می‌شود. کانت اصطلاح wille را در مورد این معنا به کار می‌برد. (Beck, 1960, p. 176-178)

این دو معنای اختیار را می‌توان آزادی تکوینی و آزادی تشریحی نامید. آزادی تکوینی، مبدئیت و سببیت خارجی است و آزادی تشریحی، قوه قانون‌گذاری یا ادراک حسن و قبح افعال و بایدها و نبایدهاست. البته معنای سومی نیز از اختیار در کتاب *نقد نظری* مطرح شد که معنای عملی اختیار بود و معنای سلبی داشت و به مفهوم عدم وابستگی به انگیزه‌ها و دواعی بود. این معنا را هم می‌توان به آزادی تکوینی برگرداند.

به نظر می‌رسد کانت در بحث اخلاقی‌اش صرفاً آزادی تشریحی را اثبات نمی‌کند، بلکه آزادی تشریحی را وسیله‌ای برای اثبات آزادی تکوینی قرار داده است. او ابتدا اراده خوب

و تکلیف را به عنوان غایت مطلق اخلاق فرض می‌کند و آنگاه اراده خوب و تکلیف را ناشی از عقل عملی و آزادی تشریحی انسان می‌داند و درنهایت، آزادی تشریحی را مبتنی بر آزادی تکوینی تلقی می‌کند. بدین ترتیب آزادی و اختیار تکوینی، پیش‌فرض آزادی تشریحی و قدرت قانون‌گذاری است و آزادی تشریحی پیش‌فرض تکلیف و مسئولیت اخلاقی.

پی‌نوشت

- i. مطالب این بخش تلخیصی است از: (Kant, 1970, pp. 409-515).
- ii. در برخی تعارضات دیگر نیز از عدم امکان نامتناهی بالفعل استفاده شده است. برخی مفسران این اصل را مورد انتقاد قرار داده‌اند و برخی دیگر از آن حمایت کرده‌اند (یوتینگ، ۱۳۸۸، ص ۲۵۰ و ۲۵۸)؛ که بررسی آن خارج از موضوع بحث ماست.
- iii. کانت نکته اول را در ادامه برهان، ذکر کرده است، اما با توجه به اینکه این نکته جزء برهان نیست، به عنوان نخستین ملاحظه ذکر شد.
- iv. مطالب این بخش تلخیصی است از: (Kant, 1970, pp. 464-479).
- v. منظور بخشی از کتاب نقد عقل نظری است که در آن، کانت دوازده مقوله فاهمه، از جمله مقوله علیت، به عنوان مفاهیم پیشینی که بر مصادیق تجربی اطلاق می‌شود، به اثبات رسانده است.
- vi. مطالب این بخش تلخیصی است از: (Kant, 1970, p. 469-479).

فهرست منابع

۱. ابن‌سینا، حسین، بی‌تا، *التعلیقات*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. حلی، حسن، ۱۴۰۷، *کشف المراد*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳. خوبی، سید ابوالقاسم، بی‌تا، *اجود/التقریرات*، قم، کتاب‌فروشی مصطفوی.
۴. دکارت، رنه، ۱۳۷۱، *اصول فلسفه*، ترجمه: منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.
۵. صدر، محمدباقر، ۱۴۱۷، *مباحث الدلیل اللفظی*، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
۶. فیاض، محمد اسحاق، ۱۴۱۰، *محاضرات فی اصول الفقه*، قم، دارالهدی للمطبوعات.
۷. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۷، *تمهیدات*، ترجمه: غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۸. -----، ۱۳۶۹، *بنیاد مابعدالطبیعه/اخلاق*، ترجمه: حمید عنایت و علی قیصری، تهران، انتشارات خوارزمی.
۹. کاپلستون، فردریک، ۱۳۶۰، *کانت*، ترجمه: منوچهر بزرگ‌مهر، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

۱۰. مجتهدی، کریم، ۱۳۶۳، *فلسفه نقادی کانت*، تهران، مؤسسه نشر هما.
۱۱. مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۵، *دروس فلسفه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۲. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۳۸۶، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، قم، منشورات مصطفوی.
۱۳. هاشمی، سید محمود، ۱۴۱۷، *بحوث فی الاصول*، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
۱۴. هارتناک، یوستوس، ۱۳۷۶، *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه: غلامعلی حداد عادل، تهران، انتشارات فکر روز.
۱۵. یاسپرس، کارل، ۱۳۷۲، *کانت*، میرعبدالحسین نقیب‌زاده، تهران، کتابخانه طهوری.
۱۶. یونینگ، ای. سی.، ۱۳۸۸، *شرحی کوتاه بر نقد عقل محض کانت*، ترجمه: اسماعیل سعادت‌ی خمسه، تهران، هرمس.
17. Elwes, R. H. M (Trans), 1933, *Spinoza*, Philosophy of Benedict De Spinoza, New York, Tudor Publishing Co.
18. Kant, Immanuel, 1970, *Critique of Pure Reason*, Translated by Norman Kemp Smith, London, Macmillan.
19. Beck, L. W., 1960, *A commentary on Kant's Critique of Pratical Reason*, Chicago, the University of Chicago Press.
20. Kant, Immanuel, 1996, *the Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant*, America, Cambridge Universi Press.
21. Spinoza, 1993, *Philosophy of Benedict De Spinoza*, Elwes, R. H. M (Trans), New York, Tudor Publishing co.
22. Reese, William L., 1995, *Dictionary of Philosophy and Religion*, London, Humanities Press.